

ادبیات تطبیقی (فارسی و عربی)

مهدی محقق

مقدمه

اصطلاح ادبیات تطبیقی، هرچند تازه است و از طریق غرب به ما رسیده، در فرهنگ اسلامی سابقه طولانی دارد. ابوریحان بیرونی در کتاب تحقیق ماللنهد خود نه تنها به مقایسه شعر و اوزان آن در سانسکریت و عربی پرداخته، بلکه تصوف و کلام و فلسفه هندی را با تصوف و کلام و فلسفه اسلامی مقایسه کرده است^۱ و به طور کلی باید گفت که اندیشه مقایسه و تطبیق نظامهای علمی مختلف در تمدن اسلامی وجود داشته است. کتاب الانصاف فی مسائل الخلاف ابن الانباری مقایسه دو مکتب نحوی کوفه و بصره است و کتاب ابورشید نیشابوری - با همان نام - مقایسه مکتب بغداد و بصره در مسئله «جوهر» بوده است و کتابهای موسوم به خلاف یا اختلاف الفقهاء، مقایسه میان مکتبهای فقهی است و کتاب تنقیح الابحاث فی الملل الثلاث ابن کمونه و الاعلام بمناقب الاسلام عامری نیشابوری ادیان تطبیقی به شمار می آید. همچنان که الجمع بین رایب الحکیمین فارابی فلسفه تطبیقی است که اندیشه‌های دو حکیم بزرگ، یعنی افلاطون، و ارسطو، با هم مقایسه و سعی در رفع اختلاف میان آن دو شده است و گاهی هم مقایسه و تطبیق میان دو

تن صورت گرفته که کتابهای الموازنه بین شعر ابی تمام و البحتری و الوساطه بین المتنبی و خصومه را می‌توان از این نوع برشمرد.

برای تطبیق ادبیات فارسی و عربی باید آن را در زمینه‌های مختلف بررسی کرد:

الف. لغات

بسیاری از لغات عربی به صورت «هزوارش» در زبان پهلوی دیده می‌شود و بسیاری از دانشمندان، از جمله ابن‌ندیم، اشاره به این موضوع کرده‌اند که کلمه «لحم» می‌نویسند و آن را «گوشت» می‌خوانند.^۲ پیش از اسلام، در نتیجه معاشرت و مخالطت ایرانیان با اعراب، بسیاری از لغات فارسی وارد زبان عربی شد، از جمله کلمات: جَلَسَان = گلشن، بِنْفَسَج = بنفشه، سِیسَنبَر = سوسن بر، شاهسفرم = شاه اسپرغم، نرجس = نرگس در اشعار اعشی میمون بن قیس شاعر عرب دیده می‌شود^۳ و همو در اشعار خود اشاره به کسری شهنشاه، شاه ساسانی، کرده است^۴ و چون چنگ می‌نواخته به «صَنَاجَه العَرَب» ملقَّب شده است و کلمه صنج همان چنگ فارسی است که معرَّب شده است. اعراب نه تنها کلمات فارسی را با تغییرات خاصی معرَّب می‌کردند بلکه گاهی از آن کلمات «فعل» می‌ساختند چنان‌که از کلمه مهرجان، که معرَّب مهرگان فارسی است، فعل مَهْرَجَ یُمَهْرَج ساخته شده است^۵ و از کلمه تاج فارسی - که در شعر عمرو بن کلثوم وارد شده - فعل تَوَجَّ یَتَوَجَّج به‌کار رفته است.^۶ کلمات معرَّب در قرآن کریم نیز دیده می‌شود. سیوطی کتابی تحت عنوان المَهْدَب فیما ورد فی القرآن من المعرَّب تألیف کرده است که بخشی از آن کلمات فارسی است؛ همچون استبرق = استبرک، به معنای حریر ستبر و اباریق جمع ابریق معرَّب آبریز. اعراب از کلمات فارسی برای نامهای خود استفاده می‌کردند؛ همچون قابوس که معرَّب کاووس است و دختنوس که معرَّب دخت نوش است^۷ و گاهی از این‌گونه کلمات برای خود لقب برمی‌گزیدند، چنان‌که علی بن خلیل، از معاصران جریر ملقَّب به بَرْدَخْت = پرداخته^۸ و یزید بن ابی یزید ملقَّب به رشک بوده است.^۹

صولی در کتاب *أدب الکتاب* نقل می‌کند که روزی مردی ایرانی با مردی عرب مناظره می‌کرد، ایرانی گفت، ما در کارها و زبان خود به شما نیازی نداریم ولی شما به ما نیازمندید، زیرا خوردنیها و آشامیدنیها و دیوانهای شما به همان نامی است که ما نهاده‌ایم، خوردنیها مانند:



اسفیداج، سبکاج، دوغباح و مانند آنها؛ آشامیدنیها مانند: سکنجبین، خلنجبین، جلاب و مانند آنها؛ لغات دیوانی مانند: روزنامج، اسکدار، فراونک و جز آنها.^{۱۰} نظیر همین را عماد کاتب در تاریخ سلاجقه نقل می‌کند که سلیمان بن عبدالملک گفته است که «در شگفتم از این ایرانیان که هزار سال سلطنت کردند و ساعتی به ما محتاج نشدند ولی ما صد سال سلطنت کردیم و ساعتی از آنان بی‌نیاز نبودیم».^{۱۱}

متقابلاً، لغات بسیاری از زبان عربی، پس از اسلام، وارد زبان فارسی شده است. از میان این لغات می‌توان لغات و واژه‌های قرآنی را یاد کرد؛ همچون: آثار، آخرت، آفاق، اتمام، اجازة، اجتماع، اجر، ادراک، ارسال، استحقاق، استشهاد، استقامت، اشارت، اصول، اعانت، اعتراف، اعطاء، اکتساب، الهام، انتظار، انصراف، انکار، اهانت، بحث، بخل، بلاء، بنیان، بیان، تأخیر، تثبیت، تجسس، تخفیف، تردّد، تسخیر، تعجیل، تعویق، تفریط، تقدّم، تقسیم، تکبّر، تکفیر، تنزّل، ثابت، جانب، جسد، حاجت، حریق، حساب، حسد، حق، حکمت، خراب، خصم، خلق، درس، دفع، دلیل، دین، ذکر، ذلیل، رحم، رزق، رغبت، سارق، سجود، سرور، سفاهت، سلوک، سهو، شاهد، شر، شغل، شهادت، شهوت، صادق، صدقه، صورت، ضدّ، ضعف، طاعت، طعم، ظنّ، عبد، عدل، عفو، علم، عُمر، غرور، غضب، فساد، فضل، قبول، قدر، قیام، کتاب، کراهت، لباس، لفظ، لهو، مال، مبارک، مثل، محبّت، محفوظ، مساوات، مسرور، مقام، مکر، مهاجرت، میراث، نجس، نسل، نعمت، نقض، نور، ورود، وسوسه، وسط، وصول، وضع، یأس، یتیم.^{۱۲}

نوع دیگر از لغات وارد شده از عربی به فارسی، اصطلاحات علوم گوناگون است؛ همچون: زوج و فرد (حساب)، طول و عرض (هندسه)، ماده و صورت (فلسفه)، نوع و جنس (منطق)، حجّ و زکوة (فقه)، کلمه و کلام (نحو)، ماضی و مضارع (صرف)، محکم و متشابه (قرآن)، مسندالیه و مسند (معانی)، تشبیه و استعاره (بیان)، جناس و تضادّ (بدیع)، توحید و تثلیث (کلام)، حال و مقام (تصوّف).

شایان ذکر است که همچنان‌که لغات فارسی دخیل در عربی گاهی حدود لفظی و معنوی خود را از دست می‌دهند، لغات عربی وارد شده در فارسی، هم در لفظ و معنی، دیگرگون می‌شوند. مثال نوع اوّل: کلمهٔ مهرجان که معرّب مهرگان است و به معنی روز شانزدهم از ماه مهر

بوده که در آن روز جشنی برپا می‌شده است، ولی در عربی به معنای مطلق جشن به کار رفته است؛ مانند: مهرجان الالفی (جشن هزاره) مهرجان الثوره (جشن انقلاب). مثال نوع دوم مانند «تماشا» که از کلمه عربی تماشای، یعنی با هم راه رفتن، گرفته شده و در فارسی به معنی نظاره کردن و دیدن به کار رفته است.

ب. وزن شعر

چنان‌که می‌دانیم پیش از اسلام در ایران وزن شعر هجایی بوده و وزن عروضی آن گاه پیدا شد که اعراب وزن عروضی را از خلیل بن احمد فراهیدی اخذ کردند. از این روی وقتی ائشی میمون بن قیس وارد دربار خسرو انوشیروان شد، کسری پرسید که این شخص کیست؟ گفتند: سرود گوی. ابوحاتم رازی در کتاب الزینه می‌گوید: سرود به معنی خنیاگر و مغنی است نه «شاعر»، زیرا سرودها و اغانی فارسی کلماتی غیرموزون و غیرمقفی است و اطلاق شعر بر آنها روا نیست.^{۱۳} ابوحاتم این نکته را توجه نداشته است که اشعار پیش از اسلام شعر بوده، ولی وزن هجایی داشته، نه وزن عروضی. این گونه شعر حتی بعد از اسلام هم بوده است و هنوز هم در برخی از ترانه‌های محلی دیده می‌شود و برخی از شاعران عرب نیز از آن تقلید کرده‌اند.

علی بن ظافر الازدی در بدائع البدائنه نقل می‌کند که، در سال ۶۰۷ ق، شاعری در حضور یکی از امرا اشعاری به فارسی خواند که منطبق با اوزان عروضی شعر عرب نبود و سپس شاعری دیگر به همان وزن شعری عربی گفت که مطلع آن این است:

مَا لَذَّةُ الْمُعْنَى إِلَّا مُدَامَتُهُ وَ وَصْلُ مَنْ عَلَيْهِ قَامَتْ قِيَامَتُهُ^{۱۴}

شاعران ایرانی می‌کوشیدند که از اوزان عروضی دشوار، که اعراب شعر خود را با آن اوزان سروده بودند، اقتباس کنند؛ چنان‌که منوچهری دامغانی در قصیده‌ای که به این مطلع آغاز می‌شود:

جهانا چه بد مهر و بدخو جهانی چو آشفته بازار بازارگانی^{۱۵}

وزن قصیده ابوالشیص را برگزیده که مطلع آن چنین است:

سالقاک و اللیل ملقی الجران غراب ینوح علی غصن بان

و یا امیر معزی در قصیده‌ای که با این مطلع آغاز کرده:

ای زلف دلبر من پرچین و پرشکنی گاهی چو وعده او گاهی چو پشت منی^{۱۶}



و در پایان، خود به وزن عروضی شعر و مطلع قصیدهٔ متنبی، که مورد اقتباس اوست، اشاره کرده است:

گفتم مدیح تو من بر وزن شعر عرب تقطیع آن به عروضِ آلا چنین نکنی
مُسْتَفْعِلُنْ فَعْلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ فَعْلُنْ «أَبْلَى الْهَوَىٰ أَسْفَا يَوْمَ النَّوَىٰ بَدَنِي»

و همچنین حافظ در غزلی که با این دو بیت آغاز می‌کند:

کتبتُ قصَّةَ شوقی و مَدْمَعی باک بیا که بی تو به جان آمدم ز غمناکی
بسا که گفته‌ام از شوق با دو دیده خورش آیا منازل سلمی فاین سلماک^{۱۷}

که مطلع قصیدهٔ شریف رضی را در نظر داشته است: «ایا منازل سلمی این اسماک» و چون وزن را با افزودن یک هجا تغییر داده است، به جای «این»، «فاین» آورده است.

ج. ضرب‌المثل‌ها

بسیاری از ضرب‌المثل‌های ایرانی پیش از اسلام وارد زبان عربی شده است، مانند این مثل رایج که «دزد بازار آشفته می‌خواهد»؛ در این بیت ابونواس به کسری، یعنی خسرو انوشیروان، نسبت داده شده است:

كقول كسری فیما تمثله من فُرصِ الْأَصِّ ضَجَّةِ السُّوقِ^{۱۸}

جاحظ در کتاب *المحاسن و الاضداد* نقل می‌کند که عبدالله بن طاهر چنین تویح کرد: «من سَعَى رَعَى، وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَخْلَامَ» و این معنی از تویحات انوشیروان گرفته شده است که می‌گفت: «کی رود چرد و کی خسبد خواب ببند»^{۱۹} همچنین مثل معروف عربی: «من یسمع یخل» از این مثل پهلوی گرفته شده است: «کی شنند مند»، یعنی هر که بشوند می‌اندیشد.^{۲۰}

میدانی در مجمع‌الامثال خود هنگام ذکر مثل «إِذَا جَاءَ أَجْلُ الْبُعَيْرِ حَامَ حَوْلَ الْبَيْرِ»، یعنی هرگاه که مرگ شتر فرا رسد گرد چاه می‌گردد، این دو بیت را آورده است:

أَسَارَتِ الْفُرْسُ فِي أَخْبَارِهَا مَثَلًا وَ لِأَعَاجِمٍ فِي أَيَّامِهَا مَثَلٌ
قَالُوا: إِذَا جَمَلٌ حَانَتْ مَنِيَّتُهُ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ حَتَّى يَهْلِكَ الْجَمَلُ^{۲۱}

و این همان مضمونی است که ناصر خسرو گفته است:

اشتر چو هلاک گشت خواهد آید به سر چه و لب جرّ

و در برابر، بسیاری از ضرب‌المثلهای عربی در ادب فارسی به‌کار رفته است؛ مثلاً دو تعبیر مثلی که حریری در *مقامات* خود آورده: «لَقَدْ اسْتَسْمَنْتَ يَا هَذَا ذَاوَرَمٍ وَ نَفَخْتَ فِي غَيْرِ ضَرَمٍ»^{۲۲} یعنی آماس کرده را فربه پنداشتی و در غیر آتش دمیدی، در این دو بیت ناصر خسرو دیده می‌شود:

لیکن از راه عقل هشیاران	بشناسند فربهی ز آماس
زین بی‌وفا، وفا چه طمع داری	چون در دمی به بینخته خاکستر؟
همی داد اندرز هر گور را	که کندی به سُم بهر خود گور را

و یا تعبیر: «كَالْبَاحِثِ عَنِ حَتْفِهِ بِظُلْفِهِ»^{۲۳} که در این بیت فردوسی ملاحظه می‌شود:

د. مضامین فارسی در شعر عربی

برخی از شاعران عرب مضامین فارسی را وارد زبان عربی کرده‌اند که از میان آنان می‌توان از ابوعبدالله الضریر و ابوالفضل سگری مروزی نام برد: ابوعبدالله الضریر گوید:

وَكَمْ عَفَعَى قَدْ رَامَ مَشِيَهُ قَبَجَهُ فَأَنْسَى مُمَشَّاهُ وَ لَمْ يَمَسَّ كَالْحَجَلِ^{۲۴}

که مضمون آن در این بیت معروف خاقانی دیده می‌شود:

خاقانی آن کسان که طریق تو می‌روند	زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست
-----------------------------------	-------------------------------

و در همین قصیده گوید:

يُؤَاسِي الْعُرَابُ الذَّنْبَ فِي كُلِّ صَيِّدَةٍ	وَمَا صَادَهُ الْغَرِيْبَانُ فِي سَعَفِ النَّخْلِ
---	---

ناصر خسرو خطاب به زاغ گوید:

نجویی جز فساد و شرّ ازیرا	همیشه گرگ باشد میزبان
---------------------------	-----------------------

و ابوالفضل سگری مروزی گوید:

إِذَا وَضَعْتَ عَلَى الرَّأْسِ التُّرَابَ فَضَعِ مِنْ أَعْظَمِ التَّلِّ إِنَّ النُّفْعَ مِنْهُ مِنْهُ يَقَعُ^{۲۵}

مضمون مثل فارسی است که ناصر خسرو هم گفته است:

گر به سر بر خاک خواهی کرد ناچار ای پسر آن به آید کان ز خاکی هرچه نیکوتر کنی

إِذْ الْمَاءُ فَوْقَ غَرِيْقٍ طَمًا	فَقَابُ قَنَاهِ وَالْفِ سِوَاءِ ^{۲۶}
-------------------------------------	---

همان مضمون مثل فارسی است که در بیت زیر آمده است:



چه بدستی چه نیزه‌ای چه هزار

آب کز سر گذشت در جیحون

و نیز:

إِدْعَى الثُّغْلَبُ شَيْئًا وَ طَلَبُ قَيْلٍ: هَلْ مِنْ شَاهِدٍ؟ قَالَ: الذَّنْبُ^{۲۷}

همان مثل معروف فارسی است که عطار به کار برده است:

ز روباه‌ی پرسیدند احوال ز معروفان گواش بود دنبال

وَبَخْتَرِ إِخْفَاءِ لِمَا فِيهِ مِنْ عَرَجٍ وَ لَيْسَ لَهُ فِي مَا تَكَلَّفَهُ فَرْجٌ^{۲۸}

مضمون مثل فارسی است که ناصر خسرو هم گفته است:

خفته‌ای خفته و گویی که من آگاهم کی شود بیرون لنگیت به رهواری

مَنْ رَامَ طَمَسَ الشَّمْسَ جَهْلًا أَخْطَا الشَّمْسُ بِالتَّطْيِينِ لَا تَغَطِّي

مضمون مثل فارسی است که فخرالدین اسعد گرگانی هم گفته است:

بخواش باد را نتوان گرفتن فروغ خور به گل نتوان نهفتن

كَمْ مَآكِرٍ حَاقَ بِهِ مَكْرُهُ وَ وَاقِعٍ فِي بَعْضِ مَا يَخْفَرُ^{۲۹}

مضمون مثل فارسی است که فردوسی هم گفته است:

کسی کو به ره برکند زرف چاه سزد گر کند خویشتن را نگاه

هـ. مضامین عربی در شعر فارسی

برخی از شاعران فارسی نیز از مضامین اشعار عربی در اشعار خود استفاده می‌کردند که از آن

جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

فَأَنَّى رَأَيْتُ الْحُزْنَ مَاحِيًا كَمَا خُطَّ فِي الْقِرطَاسِ رِسْمٌ عَلِيَّ رِسْمِ

(ابوالعلاء معری)

نشاید بردن انده جز به انده نشاید کوفت آهن جز به آهن

(خاقانی)

مصراع دوم به یاد می‌آورد مثل: «إِنَّ الْحَدِيدَ يُفْلِحُ»:

كُفَى بِجِسْمِي نُخُولًا أَنِّي رَجُلٌ لَوْلَا مُخَاطَبَتِي إِيَّاكَ لَمْ تَرْتِنِي

(متنبی)



اگرچه گرد بالینم نشینند

چنانم از نزاری کم نبینند

فقلت إنهم عندي وكيدهم

(فخرالدین گرگانی)

كالكب إذبات يعوى صفحة القمر

(طغرائی اصفهانی)

مه فشاند نور و سگ عوعو کند

هرکسی بر طینت خود می تند

کم باسم لی من وراء شره

واللیث لا یغرئی تبسمه

(مهیار دیلمی)

نباید شد از خنده شه دلیر

نه خنده است دندان نمودن ز شیر

و یری التعظم أن یری متواضعاً

(اسدی طوسی)

و یری التواضع أن یری متعظماً

(متنّبی)

جبارتری چون متواضع تر باشی

باشی متواضع تر چون باشی جبار

(منوچهری دامغانی)

فالعیش نوم والمنیة یقطه

والمراء بینهما خیال سار

جهان خواب است و ما در وی خیالیم

چرا چندین درو ماندن سگالیم

(فخرالدین گرگانی)

مکر مفر مدبر معاً

كجلمود صخر خطه السیل من عل

(امرؤ القیس)

همچنان سنگی که سیل آن را بگرداند ز کوه

گاه ز آن سو گاه زینسو گاه فراز و گاه باز

(منوچهری)

و ائی لتعرونی لذكراک هزه

كما انتفض العصفور ببله القطر

(ابوصخر هذلی)

بلرزم چون بیندیشم ز هجران

جو گنجشکی که تر گردد ز باران

(فخرالدین اسعد گرگانی)
فِي حَدِّهِ الْحَدُّ بَيْنَ الْجِدِّ وَاللَّعِبِ
(ابوتمام)

السَّيْفُ أَصْدَقُ إِنْبَاءٍ مِّنَ الْكُتُبِ

که راستگوی تر از نامه تیغ شه بسیار

به تیغ شاه نگر نامه گذشته مخوان

(عنصری)

وَاسْتَيْفَانَا لَيْلٌ تَهَاوَى كَوَاكِبُهُ
(بشاربن برد)

كَأَنَّ مَنَارَ النَّقْعِ فَوْقَ رُؤُوسِنَا

ستاره است گفتی شب لاجورد

سنانهای الماس در تیره گرد

(فردوسی)

لَا الزُّقُّ مُشَقُّ وَلَا الْعَيْرُ سَقَطٌ
(سکری مروزی)

نَحْنُ عَلَى الشَّرَطِ الْقَدِيمِ الْمُشْتَرَطُ

نه خر افتاده شد نه خیک درید

مرغی انگاشتم نشست و پرید

(نظامی گنجوی)

فَعِقَابُهُ ظَلَمٌ عَلَى مَنْ يَفْعَلُ
(ابوالعلاء معری)

إِنْ كَانَ مِنْ فَعَلِ الْكِبَائِرِ مُجْبِرًا

به فرمان ایزد پرستد صنم

عقوبت محال است اگر بت پرست

(ناصرخسرو)

دُرٌّ تُثِيرِنَ عَلَى بَسَاطِ أَرْزَقِ
(ابن معنز)

وَكَأَنَّ أَجْرَامَ النُّجُومِ لَوَامِعًا

همی بارید بر دیبای اخضر^{۳۰}

تو پنداری که از گردون ستاره

(دقیقی)

و. ترجمه شعر فارسی به عربی

بسیاری از شاعران عرب مضامین شعر فارسی را در شعر خود آورده‌اند که نمونه‌هایی از آن را یاد می‌کنیم؛ از جمله عوفی در *لباب الألباب*، هنگامی که از منطقی رازی ابیات زیر را نقل می‌کند:

چون زلف زدی ای صنم به شانه	یک موی بدزدیدم از دو زلفت
چون مور که گندم کشد به خانه	چونانش به سختی هم کشیدم
منصور کدامست ازین دو گانه؟	با موی به خانه شدم پدر گفت:

گوید که صاحب بن عبّاد برای امتحان بدیع الزمان همدانی از او خواست تا این اشعار را به تازی ترجمه کند و او بی تأمل گفت:

سَرَفْتُ مِنْ طَرْتِهِ شَعْرَةً	حِينَ عَدَا يَمْشُطُهَا بِالْمِشَاطِ
ثُمَّ تَدَلَّخْتُ بِهَا مُنْقَلًا	تَدَلَّخَ النَّمْلُ بِحَبِّ الْحَنَاطِ
قَالَ أَبِي: «مَنْ وَلَدِي مِنْكُمْ»	كَلَّا كَمَا يَدْخُلُ سَمَّ الْخِيَاطِ» ^{۳۱}

و همو وقتی که دو بیت زیر را از ابوشکور بلخی نقل می‌کند:

از دور به دیدار تو اندر نگرستم	مجروح شد آن چهره پر حسن و ملاحه
وز غمزه تو خسته شد آزرده دل من	وین حکم قضایی است جراحت به جراحت

گوید که ابوالفتح بُستی این ابیات را به تازی ترجمه کرده است:

رَمَيْتُكَ عَنْ حُكْمِ الْقَضَاءِ بِنَظْرِهِ	وَمَا لِي عَنْ حُكْمِ الْقِصَاصِ مَنَاصُ
فَلَمَّا جَرَحْتُ الْخَدَّ مِنْكُمْ بِمَقْلَتِي	جَرَحَتْ فُوَادِيءُ وَالْجُرُوحُ قِصَاصُ ^{۳۲}

ابومنصور ثعالبی هنگامی که از ابوالقاسم اسماعیل بن احمد الشّجری یاد می‌کند، گوید از اشعار نغز او دو بیت زیر است که از فارسی گرفته است:

إِنَّ شَيْتَ تَعْلَمُ فِي الْأَدَابِ مَنْرَتِي	وَأَنْنِي قَدْ عَدَانِي الزُّ وَالنَّعْمُ
فَالطَّرْفُ وَالسَّيْفُ وَالْأَوْهَاقُ تَشْهَدُلِي	وَالْعُودُ وَالنَّزْدُ وَالشُّطْرُنْجُ وَالْقَلَمُ ^{۳۳}

و اصل فارسی آن دو بیت زیر است که آعاجی گفته است:

ای آنکه نداری خبری از هنر من	خواهی که بدانی که نیم نعمت پرورد
اسب آر و کمان آر و کمند آر و کتاب آر	شعر و قلم و بربط و شطرنج و می و نرد ^{۳۴}



و نیز او وقتی که از ابومنصور بن ابی علی الکاتب نام می‌برد، می‌گوید: وله شعر عربی کتوله

فی ترجمه شعر فارسی حیث قال:

لَيْسَ كُلُّ الَّذِي التَّضَى مِنْ دَوَاهِ
إِنَّ حَمَلَ الْعَصَا لَغَيْرُ بَدِيْعٍ
قَلَمًا بَالِغَ الْعُلَى بِالْأَدَاهِ
قَلْبَهَا حَيْثُ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ

فارسیه:

نه هر کو قلم برگرفت از دوا (= دواة)
عصا برگرفتن نه معجز بود
شفا کرد داند جهان را زدا (= داء)
همی ازدها کرد باید عصا^{۳۵}

و حتی برخی از شاعران یک مضمون را به دو زبان عربی و فارسی می‌سرودند؛ از جمله ابوجعفر اندادی که قصایدی به عربی سروده و بر همان وزن و قافیه آن را به شعر فارسی برگردانده است، مانند:

عَذِيرِي مِنْ قَدِّكَ الْخَيْزِرَانِي
فَغَانِ زَانٍ وَ دُو رِخٍ چُونِ گُلِ ارغوانِي
وَ مِنْ وَرْدَتِي خَدِّكَ الْأَرْجَوَانِي
وَ زَانٍ بَرِ شَدَّةِ قَامَتِ خَيْزِرَانِي^{۳۶}

و همچنین:

أَلَمَّا بَيَّدَرَ الدُّجَى فَاَنْظُرَا
يَكِي بَرِ مَهٍ چَارْدَه بَغْدِرَا
إِلَى صُورَةٍ صُوِّرَتْ لِلْوَوَى
بِه رُويِ نِگَارِيْنِ اَوْ بِنِگَرَا^{۳۷}

ز. داستانهای فارسی در عربی

از جمله داستانهای فارسی در عربی داستان پشه و درخت که اصل آن از کلیله و دمنه بوده و عطار آن را بدین صورت بیان کرده است:

کرد روزی چند سارخکی قرار
چون سفر را کرد آخر کار، راست
گفت: «زحمت دادمت بسیار من
مُهر برداشت از زبان حالی چنار
فارغم از آمدن وز رفتنت
ز آن که گر چون تو در آید صد هزار
بر درختی بُنِ قسوی یعنی چنار
از چنار کوه پیکر عذر خواست
زحمتی ندهم دگر این بار من»
گفت: «خود را بیش ازین رنجه مدار
نیست جز بیهوده درهم گفتنت
یک دمم با آن نباشد هیچ کار»^{۳۸}

فخرالدین رازی آن را بدین گونه آورده است: «و أمّا العجم فیدلّ علیہ کتاب کلیله و دمنه و أمثاله، و فی بعضها: قالت البعوضه و قد وقعت علی نخله عالیه و أرادت أن تطیرعنها: یا هذه استمسکی فإنی أرید أن أطیر. فقالت النّخله: والله ما شعرت بوقوعک فکیف أشعر بطیرانک».^{۳۹}

ح. احادیث مشترک میان عربی و فارسی

در اخبار اسلامی آمده است که اعمال انسان در گور به صورت شخصی جلوه‌گر می‌گردد و نیکوکاران را با صورت زیبا و زشت‌کاران را با چهره زشت استقبال می‌کند.

غزالی در *احیاء العلوم* در این باره می‌گوید: «... ثم یأتیه آت حسن الوجه طیب الریح حسن الثیاب، فیقول: أبشر برحمه ربک و جنّات فیها نعیم مقیم. فیقول: و انت فبشّرک الله بخیر، من أنت؟ فیقول: أنا عملک الصالح».^{۴۰}

و درست عکس این عبارات را برای بدکرداران نقل کرده است. در کتاب *مینوی خرد*، که از متون پهلوی است، در این باره چنین آمده است:

«... اپشن آنی خویش نیوکین کونشن، پت کنیک کرپ اوپتیرک آییت، کو هچ هر کنیک پت گیهان هوچیهر ترو ویه. و آن اهروب روبان گوویت کوتوکی هبی کیم هرچر کنیکی هچ تو هوچیر ترو ویه گیتاه نی دیت، پت پسخو، پتواجیت آن کنیک کرپ کو من نی کنیک، بی کونشن نیوک تو هم یوانی هو مینشنی هوگو بشنی هوکونشنی هودین».

یعنی: «و کردار نیک وی به شکل دوشیزه‌ای به پذیره‌اش می‌آید که از هر دوشیزه‌ای در جهان زیباتر و بهتر است و روان پارسایان گوید که تو که هستی که هرگز دوشیزه‌ای از تو زیباتر و بهتر در گیتی ندیده‌ام؟ آن دوشیزه سیما پاسخ دهد که من دوشیزه نیستم، بلکه کردار توام، ای جوان نیک اندیش نیک گفتار نیک کردار نیک دین».^{۴۱}

پی‌نوشت‌ها

۱. ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، *تحقیق ماللهند*، بیروت، ۱۹۸۳م، ص ۹۵ به بعد.
۲. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *کتاب الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجلّد، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۴.
۳. میمون بن قیس بن جندل، *کتاب الصیح المنیر فی شعرا بی بصیر*، بیانه، ۱۹۲۷م، ص ۳۰۱.
۴. همان، ص ۱۴۵.



۵. باخرزی، علی بن الحسن، *دُمیة القصر و عصرة اهل العصر*، به کوشش محمد التویخی، دمشق، ۱۹۷۲م، ج ۳، ص ۱۵۰۷.
۶. زوزنی، ابو عبدالله الحسین بن احمد، *شرح المعلقات السبع*، بیروت، بی تا، ص ۱۴۶.
۷. ابو منصور جوایقی، موهوب بن احمد، *المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم*، به کوشش محمد شاکر، قاهره، ۱۹۵۷م، ذیل «قابوس» و «دختنوس».
۸. ابن قتیبه دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم، *الشعر و الشعراء*، به کوشش مفید قمیحه، بیروت، ۱۹۸۵م، ص ۴۷۶.
۹. ابن خلکان، شمس الدین ابوالعباس احمد، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۷۸م، ج ۱، ص ۴۱۹؛ ذهی، شمس الدین محمد، *سیر اعلام النبلاء*، به کوشش شعیب الارنؤوط و نذیر حمدان، بیروت، ۱۹۸۵م، ج ۸، ص ۱۹۹.
۱۰. صولی، ابوبکر محمد بن یحیی، *ادب الکتاب*، به کوشش محمد بهجة الاثری، قاهره، ۱۳۴۱ق، ص ۱۹۳.
۱۱. عمادالدین کاتب، محمد بن محمد، *تاریخ دولة آل سلجوق*، اختصار فتح بن علی بن محمد النبداری اصفهانی، بیروت، ۱۹۸۰م، ص ۵۷.
۱۲. *لسان التنزیل*، به کوشش مهدی محقق، تهران، ۱۳۸۲، ذیل کلمات یاد شده.
۱۳. ابوحاتم رازی، احمد بن حمدان، *کتاب الزینة فی کلمات الاسلامیة العربیة*، به کوشش حسین بن فیض الله الهمدانی، قاهره، ۱۹۵۷م، ج ۱، ص ۱۲۳.
۱۴. ازدی، علی بن ظافر، *بلدائع البدائنة*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۷۰م، ص ۳۲۶.
۱۵. منوچهری دامغانی، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۱۶.
۱۶. امیر معزی، دیوان، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۱۸، ص ۷۲۸.
۱۷. حافظ، خواجه شمس الدین محمد، *دیوان*، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۸۹.
۱۸. ابونواس، *دیوان*، بیروت، ۱۹۶۲م، ص ۴۵۳.
۱۹. جاحظ، عمرو بن بحر، *المحاسن و الاضداد*، به کوشش علی فاعور و دیگران، بیروت، ۱۹۹۱م، ص ۲۰۴.
۲۰. عامری، ابوالحسن، *السعادة و الاسعاد فی السیرة الانسانیة*، ص ۱۶۱.
۲۱. میدانی، ابوالفضل احمد بن محمد نیشابوری، *مجمع الامثال*، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، بی تا، ج ۱، ص ۸۸.
۲۲. حریری، ابو محمد قاسم بن علی، *مقامات الحریری*، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۴.
۲۳. همان، ص ۱۳.
۲۴. ثعالبی، ابو منصور عبدالملک، *یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر*، بیروت، ۱۹۸۳م، ج ۴، ص ۱۰۳.
۲۵. همان، ص ۱۰۰.
۲۶. همان، ص ۱۰۱.
۲۷. همان.
۲۸. همان، ص ۱۰۲.
۲۹. همان.
۳۰. خرمشاهی، بهاء الدین «یاد باد آن روزگاران یاد باد»، *محقق نامه*، به کوشش بهاء الدین خرمشاهی و جویا جهان بخش، تهران، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۶۳۴-۶۳۱.



۳۱. عوفی، سدیدالدین محمد، *لباب‌الالباب*، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۵۵.
۳۲. همان، ص ۲۵۹.
۳۳. ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، *یتیمه‌الدهر فی محاسن اهل العصر*، ج ۴، ص ۱۷۶.
۳۴. عوفی، سدیدالدین محمد، *لباب‌الالباب*، ص ۳۲.
۳۵. ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، *یتیمه‌الدهر فی محاسن اهل العصر*، ص ۲۰۷.
۳۶. باخرزی، علی بن الحسن، *دُمیة القصر و عصرة اهل العصر*، ج ۲، ص ۱۳۲۵.
۳۷. همان، ص ۱۳۲۶.
۳۸. عطار نیشابوری، فریدالدین، *مصیبت‌نامه*، به کوشش نورانی وصال، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۶۱.
۳۹. فخر رازی، محمد، *تفسیر الفخر رازی*، بی‌جا، ۱۹۹۰م، ج ۲، ص ۱۴۶.
۴۰. غزالی، ابوحامد محمد، *احیاء علوم‌الدین*، دمشق، بی‌تا، ج ۴، ص ۴۲۶.
۴۱. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران، ۱۳۵۴، فصل ۱، بند ۱۳۰-۱۲۵.